

خودشناسی در قرآن

سوره جحر، آیات ۳-۵

استاد حسین نوروزی

جلسه ۵ (۲۷ آذر ۱۴۰۰)

*** ویراستاری - مرحله ۳ از ۵

در این آیات، خداوند متعال با پیامبر خود سخن می‌گوید و در حقیقت پیامبر، مخاطب خداوند است. «ذَرَهُمْ» به رها کردن امر می‌کند؛ کسانی را که نمی‌فهمند و حرف حساب سرشان نمی‌شود، رها کن. در این جا یک سوال مطرح می‌شود و آن این است که: «چرا خداوند متعال به پیامبر خود می‌فرماید: «این افراد را رها کن.» مگر خود پیامبر معصوم نبوده است؟ آیا خودش نمی‌فهمید که باید این افراد را رها کند و در کار هدایت عجله نکند؟ آیا پیامبر متوجه نبود که خداوند این مطلب را به او گفت؟ آیا این مسئله با معنای عصمت سازگاری دارد؟

جواب این است که: اگر عصمت را این‌گونه معنا کنید که با امر و نهی خداوند منافات پیدا کند و با هدایت الهی جور در نیاید یعنی اگر خدا پیغمبر خود را هدایت کند با عصمت منافات پیدا می‌کند، معنای این عصمت، غلط و باطل است. اصلاً چنین عصمتی وجود ندارد؛ کسی هم قائل به آن نیست؛ کسی حق ندارد قائل به آن باشد. عصمت به معنای بی‌نیازی از هدایت خدا نیست. وقتی می‌گوییم: «پیامبر خدا معصوم است» به این معنا نیست که بی‌نیاز از راهنمایی، هدایت و امر و نهی خداست. بلکه کاملاً برعکس است و پیامبر به هدایت الهی متصل و به آن نیازمند است. این اوج نیازمندی معصوم است.

به این دلیل ما معصوم نیستیم که خودمان را بی‌نیاز از خدا می‌دانیم. برای خودمان حسابی جدا از خدا باز می‌کنیم. گاهی ممکن است خیال کنیم که باید بدون نیاز به خدا، خودمان گناه و خطا نکنیم؛ اشتباه نداشته باشیم؛ گاهی این توهم ما را چنان می‌گیرد که ادعای «انا ربکم الاعلی» می‌کنیم. فرض کنید درباره امور دنیا می‌گوییم: «این روزی‌ای که به‌دست آمده است، من زحمت کشیدم، تلاش کردم و آن‌را به‌دست آوردم؛ محصول کار من است.» اما اگر خوب توجه کنیم می‌بینیم محصول کار ما نیست؛ بلکه رازق خداست؛ خدا آن‌را به ما داده است.

«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» خداوند می‌فرماید: «من روزی را به شما می‌دهم» به فردی که خیلی ثروتمند بود؛ این حرف را گفتم که: «ما کاره‌ای نیستیم. هر چه داریم، خدا داده است» این فرد نتوانست تحمل کند. حتی به شکل زبانی هم نتوانست این حرف را تأیید کند و بگوید: «بله! البته!» تعارف هم نکرد. گفت: «من زحمت کشیدم! تلاش کردم!». البته خدا هم هر چه داشت از او گرفت. این توهمی که برای ما پیدا می‌شود باعث می‌شود که خودمان را گم کنیم. گاهی اعمال صالح و خوبی انجام می‌دهیم اما خودمان را در این اعمال گم می‌کنیم؛ مدعی می‌شویم؛ می‌گوییم: «من بودم! من کردم! من نماز شب خواندم» این عبادات را برای خودمان به تعبیری حجاب می‌کنیم یعنی آن‌ها را در برابر خدا قرار می‌دهیم. می‌گوییم: «خدایا تو یک طرف؛ من هم یک طرف! خدایا ببینم تو برای من چه کار کردی؟ من هم پرونده‌ی اعمالم را بیاورم ببینم، من برای تو چه کار کرده‌ام» اگر حساب کنیم می‌بینیم از خدا طلب‌کار می‌شویم!! این‌همه من کار کردم؛ این‌همه زحمت کشیدم؛ این‌همه نماز خواندم؛ روزه گرفتم. گاهی اوقات رکورد هم می‌زنیم. مثلاً می‌گوییم: «بیست یا سی سال است نماز شب من ترک نشده است.» به هر قیمتی بوده نماز شب خود را خواندی که بتوانی روزی چنین ادعایی کنی. در مقابل خدا بگویی: «چهل یا پنجاه سال است فلان دعا، فلان نماز، فلان ذکر و... را انجام داده‌ام!»

برای خودمان مستقل از خدا، حساب جدایی باز می‌کنیم. درحالی‌که اگر خودمان و حقیقت جان خودمان را بشناسیم، متوجه می‌شویم که حقیقت جان همه ما غیر از خدا چیز دیگری نیست. این «من» به حقیقت جان ما مربوط نیست بلکه به لایه‌ها و حجاب‌هایی مربوط است که روی آن‌را حقیقت پوشانده و قرار گرفته است؛ می‌گوییم: «اعتماد به نفس داشته باش!» درحالی‌که حقیقت اعتماد به نفس، اعتماد به خداست. «خودباوری داشته باش!» اگر غیر از خودباوری معنای دیگری به ذهنت خطور کند بدان که دچار خطا و فریب شده‌ای و خود واقعی خود را نشناخته‌ای. خود واقعی ما همان خداست؛ فطرت همه ما الهی است.

«فطر الناس علی التوحید»

همه ما بر توحید خلق شده‌ایم. مخاطب خداوند متعال در این‌جا پیامبرش است. خداوند با پیامبر خود صحبت می‌کند؛ به او امر، نهی و عتاب می‌کند. جاهایی در قرآن داریم که خدا به پیامبر خود عتاب می‌کند. «این چه کاری بود انجام دادی؟ این چه فکری است که تو داری؟» موارد متعددی داریم. هیچ کدام از این موارد، منافاتی با عصمت ندارد. عصمت یعنی خدا تو را هدایت کند؛ دست تو را بگیرد؛ امر و نهی کند؛ خطاب و عتاب کند و تو را کمک کند. پیامبر خدا در دعا می‌فرماید: «الهی انت العالم وانا الجاهل» آیا کسی جرأت می‌کند به پیغمبر خدا بگوید: «جاهل؟» اما پیامبر به خودش «جاهل»

می‌گوید. منتهی در مقابل چه کسی جاهل است؟ آیا در مقابل من و شما جاهل است؟ نه! در مقابل خداوند جاهل است. پیامبران وقتی به خداوند می‌رسند دیگر چیزی از خودشان ندارند.

«انت القادر و انا العاجز»

تو قدرتمند هستی و من قدرتی ندارم؛ هیچ چیز ندارم. اوج مناجات پیامبر این است که خود را به حق تعالی نیازمند می‌بیند و می‌گوید: «من از خودم چیزی ندارم.» به این معنا نیست که چیزی ندارم بلکه همه چیز دارم؛ کمبود ندارم منتها به واسطه خداوند صاحب همه چیز هستم؛ مستقل از خدا نیستم. من اگر خودم را مستقل از خدا بدانم معلوم می‌شود اصلاً خودم را نشناخته‌ام. کسی که این سؤال برای او پیش می‌آید که چگونه خداوند به پیامبر خود خطاب، عتاب و امر و نهی می‌کند؟ معلوم می‌شود اصلاً انسان را نشناخته است؛ معنای مقام عصمت را نفهمیده است.

«ذَرَهُمْ» به پیامبر خود می‌فرماید: «مبادا در هدایت مردم عجله کنی؛ آن‌ها را رها کن؛ به وظایف عمل کن، به آن‌ها تحمیل نکن؛ هدایت تحمیل کردنی نیست. اجازه بده «یأکلوا» بخورند.» مشخص می‌شود سطح کسانی که اهل فهم و شعور نیستند در حد همین خوردن است؛ فقط به خوردن علاقه دارند. فقط دنبال این هستند که چه غذایی بخورند؛ غذای خوشمزه و چرب و نرم بخورند. در حد ذائقه، دهان، زبان و... هستند؛ سربه‌سرشان نگذار! آن‌ها هنوز به مرحله فهم نرسیده‌اند که بفهمند تو چه می‌گویی. حالا باید بخورند، بگذار بخورند. «یتمتعوا» تمتع بیشتر به امور و مسائل جنسی و شهوی مربوط می‌شود. این افراد فعلاً در این مرحله هستند؛ آن‌ها را کن.

بگذار بهره‌برداری کنند. «وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ» بگذار آمال و آرزوها آن‌ها را سرگرم کند. بگذار دل‌شان خوش است. دل هر کس به چیزی خوش است. «سَوْفَ يَعْلَمُونَ» بعداً می‌فهمند. این دل‌خوشی‌ها به خاطر اعتماد به دنیاست. خیال می‌کنند دنیا وفا دارد. یک مدت که با این دل‌خوشی‌ها و اعتماد به دنیا، زندگی کردند، بی‌وفایی و نامردی دنیا را می‌فهمند. در این دنیا چه آرزوهایی داشتی؟! بچه‌ها تا وقتی که بزرگ نشده‌اند چه آرزوهایی دارند اما وقتی بزرگ می‌شوند می‌بینند این‌طور نیست که هرچه خواستم بشود. خیلی چیزها می‌خواستم اما نشد. گاهی به این‌جا می‌رسند که می‌گویند: «تف به این دنیا!» یکی از انحرافات فکری این است که ما خیال می‌کنیم که خداوند این دنیا را برای این خلق کرده است که ما نهایت لذت و بهره‌گیری از آن‌را ببریم؛ در نتیجه وقتی که می‌بینیم در این دنیا نمی‌شود، به خدا بدبین می‌شویم. «می‌بینی چه خدایی است؟! آخر وضع ما در دنیا این است!!»

فکر نمی‌کنیم که خداوند متعال تمام انبیاء و اولیاء خود را فرستاده است که به ما بگویند: «دنیا برای این نیست که شما به هر آرزو و خواسته‌ای که دارید برسید یا هرچه می‌توانید بیشتر لذت ببرید و راحت

باشید.» خداوند می‌فرماید: «من از این مخلوقات و بندگانم تعجب می‌کنم که دنبال چیزی در دنیا می‌گردند که من در دنیا خلق آن‌را نکردم و آن راحتی است.» دنبال این می‌گردند که یک آب خوش از گلویشان پایین برود، درحالی‌که اصلاً من دنیا را برای چنین چیزی خلق نکرده‌ام. دنیا را خلق کرده‌ام که نگذارد آب خوش از گلوی بندگانم پایین برود. آب خوش از گلویمان پایین نمی‌رود، خدا را هم فراموش کرده‌ایم. به دنیا دل بسته‌ایم؛ غرق در دنیا شده‌ایم؛ خودمان را گم کرده‌ایم. اگر می‌خواست آب خوش از گلویمان پایین برود که دیگر همه چیز را فراموش می‌کردیم.

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ»

اگر برای یک مدت مریض نشویم یا مشکلی نداشته باشیم، خودمان را گم می‌کنیم. یادمان می‌رود که برای چه خلق شده‌ایم! برای کجا آفریده شده‌ایم! مقصد و منتهای راه ما کجاست! این‌جا بین راه هستیم اما خودمان، راه و مقصد را گم می‌کنیم. خداوند متعال این دنیا را مخصوصاً به‌گونه‌ای خلق کرده است که ما گم نشویم. این شدائد، سختی‌ها، گرفتاری‌ها در دنیا، علامت‌های راهنمایی و رانندگی است که مرتب مقابل چشم ما ظاهر می‌شود تا راه را به ما نشان بدهد. به ما هشدار بدهد که حواست باشد این‌جا جای راحتی نیست. «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر» این‌جا، سجن شماست؛ به این‌جا دل نبندید. خداوند متعال به پیامبر خود می‌فرماید: «به افرادی که دل‌بسته دنیا هستند؛ به دنیا اعتماد کردند؛ آرزوها و دل‌خوشی‌هایی دارند؛ سخت‌نگیر. وظایف‌ها را در قبال آن‌ها انجام بده. وظیفه‌ی تو این است که تذکر بدهی. به آن شخص تذکر دادی اما نفهمید، اشکالی ندارد!» خداوند دنیا را به‌گونه‌ای خلق کرده است که به آن‌ها می‌فهماند؛ آن‌ها را حالی می‌کند. باطن دنیا را به آن‌ها نشان می‌دهد که چقدر این دنیا نامرد است.

به زودی می‌فهمند دنیا چقدر بی‌وفا است. گاهی اوقات ما به بچه‌ها می‌گوییم: «من نصیحت می‌کنم، گوش کن که اگر الان نصیحت‌هایم را گوش نکنی، وارد که جامعه شدی، جامعه تو را تربیت می‌کند» جامعه تو را نصیحت نمی‌کند؛ این پدر و مادر هستند که تو را نصیحت می‌کنند.

اگر ادب نداشتی، تربیت و هدایت نشدی، آن‌گاه جامعه تو را ادب می‌کند. آن موقع می‌فهمد که یک من ماست چقدر کره دارد. خداوند متعال هم به پیامبر خود می‌فرماید: «اگر می‌بینی این آدم‌ها هدایت نمی‌شوند غصه نخور! تلاش خود را کردی؛ زحمت خود را کشیدی. عجله نکن! نگران هم نباش! آن‌ها را رها کن.» کسانی که ادب شدند، هدایت شدند که چه بهتر هدایت شدند اما کسانی که هدایت نشدند وقتی وارد دنیا می‌شوند، دنیا آن‌ها را هدایت می‌کند. «سوف يعلمون» به زودی خواهند فهمید.

یعنی خلقت خدا به گونه‌ای است که نمی‌گذارد کسانی که می‌خواهند بفهمند، نفهم بمانند. کاری می‌کند کسانی که می‌خواهند بفهمند، اول و آخر فهم آن‌ها باز شود. بنابراین کسانی که شدائد و گرفتاری‌ها سراغ‌شان می‌آید، خداوند آن‌ها را دوست دارد. یعنی مشخص است که این افراد دل‌شان می‌خواهد که بفهمند. راضی به لذت‌های دنیا نیستند. لذت‌های بالاتر از لذت دنیا را می‌خواهند و آن لذت فهم، شعور و درک حقیقت است. وقتی خداوند هم آن‌ها را این‌گونه می‌بیند به حرف‌شان کاری ندارد بلکه به دل‌شان نگاه می‌کند. می‌بینید که ته دل آن‌ها حقیقت‌خواهی و خداخواهی است. خدا هم خودش را به آن‌ها نشان می‌دهد و دل‌هایشان را از دنیا جدا می‌کند. بهتر است که ما حرف گوش‌کن باشیم؛ نصایح پیامبران را گوش کنیم؛ تذکرات قرآن را به کار بگیریم و متذکر بشویم تا کار به دست شدائد، سختی‌ها و گرفتاری‌ها نیفتد. گاهی اوقات برای این‌که گردو را از پوست جدا کنی باید به آن ضربه بزنی تا پوست سبز آن جدا بشود؛ گاهی هم باید با چاقو به جان آن بیفتی و ذره ذره این پوسته سبز گردو را جدا کنی. اما بعضی از گردوها همین‌که از درخت می‌افتد پوست سبز آن جدا می‌شود؛ اصلاً احتیاج به ضربه ندارد. من امتحان کردم؛ در زمان واحد پوست بعضی از گردوها جدا می‌شود اما پوست بعضی از گردوها جدا نمی‌شود، احتیاج به ضربه دارد.

ما آدم‌ها هم همین‌گونه هستیم. گاهی با یک کلمه حرف حساب متنبه می‌شویم. «در خانه اگر کس است یک حرف بس است.» می‌فرماید: «بگذار با آمال و آرزوهایشان دل‌خوش باشند» آمال و آرزوهایی که دنیایی است. هرگاه به این‌جا رسیدی که دیدی چیزهایی را می‌خواهی اما نمی‌شود بدان این خواسته‌ها، دنیایی و غیرالهی است؛ امکان ندارد خواسته‌ای الهی باشد اما نشود. میزان را از دست ندهید. هر چیزی را خواستی اما نشد؛ به هم ریختی و گفتی: «ای بابا! ما چه فکر می‌کردیم چه شد!!» بدان که چیزی که می‌خواستی دنیایی بوده است حتی اگر ظاهراً این خواسته آخرتی باشد باز هم دنیایی و غیر خداست. چرا؟ چون خداوند همیشه بوده، هست و خواهد بود.

«ادعونی استجب لکم»

خداوند می‌فرماید: «اگر من را بخوانید دعایتان مستجاب است.» یک دعای مستجاب و قطعی الاستجاب داریم و آن این است که انسان، خدا را بخواند. اگر خدا را بخوای، خدا هست؛

«اقرب الیه من حبل الوريد»

از رگ گردن به تو نزدیک‌تر است. اگر چیزی را خواستی اما نشد؛ حرص خوردی، احساس ناکامی کردی و ناراحت شدی، بدان خدا نیست. اگر چیزی را خواستی و قبل از این‌که بخوای شد، آن خداست. گفتن هم ندارد. همه مراحل کمال و رشد انسان به چیست؟ به این است که به جایی برسد که همه چیز از

اول درست بوده است. اوج کمال انسان این است که حرکت کنیم و برویم تا به جایی برسیم که ببینیم این جایی که آخر کار رسیدی همان جای اول بود.

«انا لله و انا اليه راجعون»

در آخر به همان جایی برمی‌گردی که اول بودی یعنی همین الان هم خدا هست. همین الان هم همه چیز سر جای خودش است؛ همین الان هم عین عدل است؛ همه چیز خوب و درست است. ما بد می‌بینیم. باید درست بشویم. درست شدن ما یعنی ببینیم که همه چیز درست است. دید و نگرش خود را اصلاح کن. رشد و کمال ما در این است که مراحل تکامل را طی کنیم. مراحل تکامل چیست؟ یعنی نگرش‌مان را اصلاح کنیم. درست ببین؛ حقایق و واقعیت را آن‌گونه که هست ببین؛ نه آن‌گونه که دلت می‌خواهد یا شیطان به تو القا می‌کند. متوهمانه و با عینک رنگی نگاه نکن. اگر دیده واقعیت‌بین کسی که همان عقل است باز شود و این دیده بقاء و دوام پیدا کند، ایمانی و یقینی شود دیگر کار تمام است؛ در بهشت رضوان الهی نشسته است.

«فی مقعد صدقٍ عند ملوکٍ مقتدر» در آن‌جا، ناراحتی وجود ندارد؛ هیچ چیزی نمی‌تواند باعث ناراحتی انسان شود. ناراحتی‌ها به خاطر بدبینی‌ها، نابه‌جا بینی‌ها و ظلم بینی‌هاست. در عالم، احساس بی‌عدالتی داریم. به خدا اعتماد نداریم که کارش درست است. وقتی ناراحت می‌شویم به خدا اعتراض می‌کنیم. اگر راضی به رضای خدا باشیم دیگر دچار غم، غصه و ناراحتی نمی‌شویم. آیا مصیبتی بالاتر از مصیبت امام حسین علیه‌السلام داریم؟ می‌فرماید: «هُوَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ» ای خدا! این که من در پیشگاه تو هستم و تو داری نگاه می‌کنی یعنی کار، کار خودت است. ما تصوّر می‌کنیم کار عمر سعد، یزید یا شمر بوده است. همین که می‌بینم در پیشگاه تو هستم، این کار را برای من آسان می‌کند. «هُوَ» کار راحت شد؛ دیگر سخت نیست؛ کار را آسان و ساده کرد. دیگر فشاری به من نمی‌آید.

ما تصوّر می‌کنیم اگر سر ما را ببرند خیلی سخت است. همین تصوّر سخت بودن، کار را سخت می‌کند یا تصور می‌کنیم فقیر شدن خیلی سخت است. این نگاه ماست که کار را سخت می‌کند؛ چه بسیار کسانی که در اوج لذت و شادی به سر می‌برند اما فقیر هستند و چه بسیار کسانی که غرق در نعمت‌های دنیا هستند اما لذت نمی‌برند؛ راحت نیستند؛ احساس رضایت ندارند. همه ما دنبال رضایت هستیم. به این دلیل به دنبال پول و لذت‌های دنیا می‌رویم چون می‌خواهیم به رضایت برسیم. خیال می‌کنیم با بدست آوردن این چیزها رضایت حاصل می‌شود. درحالی‌که رضایت با اصلاح نگاه و نگرش ماست که درست می‌شود و به دست می‌آید یعنی داریم مسیری را طی می‌کنیم که به رضایتی که گمشده ماست و شب و روز تلاش می‌کنیم و در پی آن هستیم، منتهی نمی‌شود.

تلاش به اندازه که وظیفه است اما به جای این همه تلاش اضافه‌ای که می‌کنیم، باید دیدگاه و نگرش خودمان را اصلاح کنیم؛ همین تمام می‌شود! حقیقت را همان گونه که هست ببینیم. با خداوند، آشنا بشویم؛ خدا را بشناسیم. اگر بخواهیم خدا را بشناسیم باید خودمان را بشناسیم؛ اگر خودت را شناختی به رضایت می‌رسی. اگر خودت را شناختی، همه دنیا را هم به تو بدهند رضایت پیدا نمی‌شود. تمام لذت‌های دنیا برای مدتی مقطعی و موقتی، برای تو سرگرم‌کننده می‌شود اما به محض این که از تو گرفته شود که می‌دانیم که گرفته می‌شود، دست‌مان خالی می‌شود و بدون رضایت می‌مانیم. رضایتی که بقاء داشته باشد. بنابراین خداوند متعال به پیغمبر خود می‌فرماید: «ذَرُّهُمْ» آن‌ها را رها کن. خود را اذیت نکن چون فایده ندارد. نه این که اذیت می‌شوی؛ طوری نیست که اذیت شوی چون پیغمبر خدا آمده است که خود را فدا کند. خود را اذیت نکن و به زحمت نینداز چون فایده ندارد. باید به کسی که وقت فهمیدن او نرسیده است، مهلت بدهی. بچه است! مهلت بده که بخورد، بیاشامد، تمتع کند و بهره ببرد؛ بگذار دلش خوش باشد. «يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ» خیلی سربه سر او نگذار تا وقتش برسد.

«فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ»

هیچ شهری را ما هلاک نکردیم مگر این که زمان مشخصی دارد. یعنی نگو: «این مردمی که ایمان نمی‌آورند؛ هر چه ما می‌گوییم نمی‌فهمند؛ هر چه آن‌ها را نصیحت می‌کنیم گوش نمی‌کنند؛ چرا بر سر آن‌ها بلا نازل نمی‌شود؟!» می‌فرماید: «زمان دارد؛ عجله‌ای که نیست!» امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله لا يعجل لعجلة العباد» خداوند به خاطر عجله بندگان خود عجله نمی‌کند. هر حکومتی، ملتی، امتی، مردمی و شهری کتاب معلوم یعنی ثبت شده دارد؛ زمانش مشخص دارد.

«مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ»

اجل هیچ امتی از امتی دیگر جلو نمی‌افتد و از دیگری سبقت نمی‌گیرد. «وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ» عقب هم نمی‌افتد یعنی هر حکومتی زمان مشخصی دارد. به عقب برگردید و حکومت‌های گذشته را ببینید. در یک زمانی شروع شده و در یک زمانی هم تمام شده است؛ منظور این است. ما تا در آن زمان قرار نگیریم متوجه نمی‌شویم اما وقتی در آن زمان قرار گرفتیم می‌فهمیم. به جای این که شما با نگاه امروزی نگاه کنی با مردم دویست سال دیگر به گذشته نگاه کن. هر حکومتی یک شروع و یک افول دارد. وقت افول آن که برسد هر چه خود را زحمت بدهی فایده ندارد. خداوند متعال نمی‌فرماید: «اگر حاکم ظالمی وجود دارد، تلاش نکن که جلوی ظلم او را بگیری!» نه! بلکه می‌فرماید: «به این خواسته خود دل نبند. اگر دلت می‌خواهد ظالمین دنیا سرنگون و نابود بشوند، هر کاری از دست تو بر می‌آید انجام بده اما دل نبند که همین فردا این اتفاق بیفتد.»

چرا در مورد ظهور امام زمان (ع) فرموده‌اند: «کسی حق ندارد وقت تعیین کند» چرا وقت ظهور را تعیین نکرده‌اند؟ تا ما دل نبندیم. ما آدم‌هایی هستیم که زود دل می‌بندیم. حتی اگر به حکومت حضرت هم دل ببندید باز هم این کار برای دنیاست؛ برای خدا نیست. بنابراین زمان ظهور قرار نیست معلوم باشد. هرکس هم زمان تعیین کند، دروغگو است.

چرا ما دنبال این هستیم که بفهمیم چه موقع امام زمان (عج) می‌آید؟ برای این که دل‌مان می‌خواهد امام زمان (عج) زودتر بیاید که تخم‌مرغ و گوشت ارزان شود. خیال می‌کنیم امام زمان رئیس‌جمهور یا وزیر راه و صنعت است. تا کارهایمان راه بیفتد. دنبال امام زمان نیستیم بلکه دنبال گوشت و مرغ و... هستیم؛ البته این چیزها هم سر جای خود خوب است؛ بالاخره ما بعد حیوانی هم داریم. اما این که این همه عجله می‌کنیم که حضرت بیاید و دل‌مان می‌خواهد زمان ظهور را بدانیم آیا واقعاً به خاطر خداست؟ می‌گوییم: «تا جهان پر از عدل و داد شود.» خُب بعد از آن چه اتفاقی می‌افتد؟ جهان که پر از عدل و داد شد، همه چیز ارزان می‌شود؛ نعمت‌های دنیا فراوان می‌شود.

نمی‌گوییم: «می‌خواهیم عدالت بر پا شود؛ به کسی ظلم نشود. دنبال این هستیم که جلوی ظلم را بگیریم. می‌خواهد وفور نعمت بشود یا نشود، ما فقط عدل و حق را می‌خواهیم.» چند نفر سراغ داری که این‌گونه باشند. ما گاهی اوقات یک خبر از آن طرف دنیا می‌شنویم که به بچه بی‌گناهی ظلم شده است. این‌جا هستیم اما غصه می‌خوریم که چرا باید چنین ظلمی شود. به ما ظلم نشده است؛ اصلاً چیزی هم گیر ما نمی‌آید؛ چیزی هم از دست نداده‌ایم؛ لطمه‌ای هم به ما نخورده است. به این، حس عدالت‌خواهی و مقابله با ظلم می‌گوییم. ما تصور می‌کنیم اهل مقابله با ظلم هستیم. می‌خواهیم با ظلم مقابله و عدالت حاکم شود تا جنس‌ها ارزان شود؛ خود عدالت را نمی‌خواهیم. از خود ظلم بدمان نمی‌آید. در نتیجه می‌بینید اغلب کشورهای مرفه دنیا از ظالم‌ترین ظلمه‌ی جامعه هستند یعنی از همه بیشتر به دنیا ظلم می‌کنند. برایش هم مهم نیست؛ می‌گوید: «من مشکلی ندارم که به کشورهای دیگر ظلم کنم. مهم این است که خودم خوب بخورم؛ خوب بخوابم؛ زندگی مرفه داشته باشم. همه چیز برای من فراهم باشد!» همه چیز هم الحمدلله هست؛ همه چیز آماده است. تا حالا سوئیس رفتی؟ من هم رفتم. ولی می‌گویند: «در آن‌جا همه چیز هست.» با پول چه کسی این رفاه و نعمت‌ها فراهم شده است؟ کسانی که در سوئیس زندگی می‌کنند آیا اصلاً فکر می‌کنند که در دنیا چقدر آدم‌های دیگری هم هستند که زندگی می‌کنند؟ آیا نباید به فکر آن‌ها هم باشند؟ نباید برای آن‌ها هم امکاناتی فراهم کنند؟

حضرت علی (ع) فرمود: «هرکجا دیدید مالی جمع شده است، بدانید که یک عده فقیر، بیچاره و بدبخت شده‌اند؛ به آن‌ها ظلم شده و در این‌جا جمع شده است» این که ارزش نیست. حالا شما می‌خواهی این کشورها را برای ما الگو قرار بدهی و آن‌ها را کشورهای متمدن دنیا می‌دانی! این چه

الگوی است؟ این کشورها که فقط فکر خودشان هستند و اصلاً دنبال عدالت نیستند. اگر عدالت را هم می‌خواهند به خاطر شکم خودشان است. این که عدالت‌خواهی نیست بلکه رفاه‌طلبی است. کجای آن عدالت‌خواهی است؟ می‌گویند: «کشورشان عادلانه اداره می‌شود!» بله دزدها هم که دور هم جمع می‌شوند، عادلانه از همدیگر دزدی نمی‌کنند؛ می‌روند اموال همه را می‌دزدند و به خودشان و زن و بچه‌شان رسیدگی می‌کنند؛ صلّه رحم می‌کنند. تمام واجباتی را که ما آرزوی آن را داریم، خوب و درست انجام می‌دهند؛ بذل و بخشش می‌کنند. عدالت را در جامعه و خانواده خودشان برپا می‌کنند. همه کسانی که اختلاس کردند به خودشان، زن و بچه‌شان و خانواده‌شان خیلی خوب رسیدگی کردند. نباید این کشورها و جوامع الگوی ما باشند.

الگوی ما باید انسان‌های عدالت‌خواه باشد که عدالت را برای شکم نمی‌خواهند. فطرت انسان عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز است. چرا فطرت انسان، ظلم‌ستیز است؟ آیا برای این که خوش بگذرانیم؟ این که ظلم‌ستیزی نشد. باید از خوش‌گذرانی خود بزنی و خرج ظلم‌ستیزی کنی. از راحتی، رفاه و عافیت خود بزنی و خرج عدالت‌خواهی خود کنی. نه این‌که عدالت را برای رفاه و خوش‌گذرانی بخواهی؛ این آخرت را برای دنیا خواستن است.

امام حسین علیه‌السلام فرمود: «إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لَعَقٌّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» مردم بنده دنیا هستند. عموم مردم این‌گونه هستند؛ دین لقلقه‌ی لسانشان است. امام زمان را برای دنیا می‌خواهند. اگر دنیای آن‌ها را تأمین کرد می‌گویند: «خوب امامی است.» دنبال امام، خدا، حق و عدالت نیستند. به هر قیمتی می‌خواهند زندگی کنند. زندگی نمی‌کنند که قیمتی بشوند.